



برگی از یک نوشته

(فرازهایی از حدیث بیست و هشتم)

آنچه پیش روی دارید گزیده ای است از مباحث عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره) که چونان شاخسار پرشکوف های است از باغ بینهایت روح و جان عارض عاشق و سالک، تا از یاد نبریم که در فراسوی هیاهوی زندگی و در پشت دیوارهای مسابقه زیستن و بودن و در لابلاهی سطور نوشته های آن قافله سالار سفر کرده، دنیایی است روشنتر از چشمه خورشید، حقایقی است زلالتر از آب، چمنزاری است سبزتر از ملکوت و جهانی است به وسعت عرفان و به شامه نوازی عطر مست کننده عشق. بهترین درودهای ما نثار روح پرفتوح امام خمینی (ره)، معمار بزرگ انقلاب اسلامی و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

دروغای عشق تو مشهور خوبانم چون مع

فصل، در لقاء الله و کیفیت آن است

بدان که آیات و اخبار در **لقاء الله** چه صراحتا و چه کنایتا و چه اشارتا بسیار است، و این مختصر گنجایش تفصیل و ذکر آنها را ندارد، ولی مختصر اشاره به بعضی آنها می نماییم. و اگر کسی تفصیل بیشتر بخواهد به رساله لقاءالله مرحوم عارف بالله، حاج میرزا جواد تبریزی، (856) قدس سره، رجوع کند که اخبار در این باب را تا اندازه ای جمع کرده است.

بدان که بعضی از علما و مفسرین که بکلی سد طریق لقاء الله را نمودند و انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند - بگمان آنکه ذات مقدس را تنزیه کنند تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نمودند. و این حمل نسبت به مطلق لقاء و بعضی آیات و اخبار گرچه خیلی بعید

نیست، ولی نسبت به بعضی ادعیه معتبره و روایات در کتب معتبره و بعضی روایات مشهوره، که علمای بزرگ به آنها استشهاد کردند، بسیار حمل بارد بعیدی است.

و ببايد دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است، یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است، بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر، و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت، از امور برهانی و مورد اتفاق جمیع عقلا و ارباب معارف و قلوب است. لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند پس از تقوی تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشاءتین و قدم بر

فرق انیت و انانیت گذاشتن و توجه تام و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن، یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتی گردد، و حجابهای غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود، و فانی در اسماء و صفات گردد، و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند، و در این حال بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست.

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد، و به تجلیات ذاتی و غیبی نایل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببیند، و در این مشاهده،



احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق ببیند، و چنانچه برهانا بین حق و مخلوق اول، که مجرد از جمیع مواد و علایق است، حجابی نیست، بلکه (برای) مجردات مطلقا حجاب نیست برهانا، همین طور این قلبی که در سعه و احاطه هم افق یا موجودات مجرده شده، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته، حجابی نخواهد داشت.

چنانچه در حدیث شریف کافی و توحید است: ان روح المؤمن لاعدت اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها (857). و در مناجات شعبانیه، که مقبول پیش علما و خود شهادت دهد که از کلمات آن بزرگواران است، عرض می کند: الهی، هب لی کمال الانقطاع الیک، و اعز ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمه، و تصیر ارواحنا معلقه بجز قدسک. الهی، واجعلنی ممن نادیته فاعجابک و لا حظته فصعق لجلالک فنا جيته سرا و عمل لک جهرا (858)

و در کتاب شریف الهی، در حکایات معراج رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، چنین می فرماید: ثم دنی فتدلی، فکان قاب قوسین اءواءدنی (859). و این مشاهده حضوریه فنائیه منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه و اخبار و آیات منزله ندارد، بلکه مؤید و مؤکد آنهاست.

اکنون ببین آیا این حمل های بعید بارد چه لزومی دارد؟ آیا فرمایش حضرت امیر، علیه السلام، را که می فرماید: فیهبونی صبرت علی عذابک، فکیف اعصبر علی فراقک (860). و آن سوز و گدازهای اولیا را می توان حمل کرد به حور و قصور؟! آیا کسانی که می فرمودند که ما عبادت حق نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه عبادت احرار می کنیم و خالص برای حق عبادت می کنیم (861). باز ناله های فراق آنها را می توان حمل کرد به فراق از بهشت و ماءکولات و مشتیهات آن؟! هیهات! که این حرفی است بس ناهنجار و حملی است بسیار ناپسند. آیا آن تجلیات جمال حق که در شب معراج آن محفلی که احدی از موجودات را در آن راه نبود و جبرئیل امین وحی محرم آن اسرار نبود، می توان گفت ارائه بهشت و قصرهای مشید آن بوده، و آن انوار عظمت و جلال ارائه نعم حق بوده؟

السلام، شده، از قبیل نعم و ماءکول و مشروب یا باغات و قصرها بوده؟! افسوس! که ما بیچاره های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته های زنجیرهای آمال و امانی جز مطعومات و مشروبات و منکوحات و امثال آنها چیزی نمی فهمیم، و اگر صاحب نظری یا صاحب دلی خواهد پرده از این حجب را بردارد، جز حمل بر غلط و خطا نکنیم. و تا در چاه ظلمانی عالم ملک مسجونیم، از معارف و مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک ننماییم. ولی ای عزیز، اولیا را به خود قیاس مکن و قلوب انبیا و اهل معارف را گمان مکن مثل قلوب ماست. دلهای ما غبار توجه به دنیا و مشتیهات آن را دارد، و آلودگی انغمار در شهوات نمی گذارد مرات تجلیات حق شود و مورد جلوه محبوب گردد. البته با این خودبینی و خودخواهی و خود پرستی باید از تجلیات حق تعالی و جمال جلال او چیزی نفهمیم، بلکه کلمات اولیا و اهل معرفت را تکذیب کنیم. و اگر در ظاهر نیز تکذیب نکنیم، در قلوب تکذیب آنها نماییم. و اگر راهی برای تکذیب نداشته باشیم. مثل آنکه قائل به پیغمبر یا ائمه معصومین، علیهم السلام، باشیم، باب تاءویل و توجیه را مفتوح می کنیم، و بالجمله سد باب معرفت الله را می کنیم. **ما رأیت شیئا الا و رأیت الله معه و قلبه و فیه** (862) را حمل رؤیت آثار می کنیم. لم اعبد ربا لم اعره (863) را به علم به مفاهیم کلیه مثل علوم خود حمل می نماییم! آیات لقاء الله را به لقاء روز جزا محمول می داریم. لی مع الله حاله (864) را به حالت رقت قلب مثلا حمل می کنیم. **و ارزقنی النظر الی وجهک الکریم** (865). و آن همه سوز و گدازهای اولیا را از درد فراق، به فراق حورالعین و طیور بهشتی حمل می کنیم! و این نیست جز اینکه چون ما مرد این میدان نیستیم و جز حظ حیوانی و جسمانی چیز دیگر نمی فهمیم، همه عارف را منکر می شویم. و از همه بدبختیها بدتر این انکار است که باب جمیع معارف را بر ما مسند می کند و ما را از طلب باز می دارد و به حد حیوانیت و بهیمیت قانع می کند، از عوالم غیب و انوار الهیه ما را محروم می کند.

هم که خود یک درجه از کمال نفسانی است و ممکن است ما را به جایی برساند، دوریم. از مرتبه علم، که شاید بذر مشاهدات شود، نیز فرار می کنیم، و چشم و گوش خود را بکلی می بندیم و پنبه غفلت در گوشها می گذاریم که مبادا حرف حق در آن وارد شود. اگر یکی از حقایق را از لسان عارف شوریده یا سالک دلسوخته یا حکیم متأللهی بشنویم، چون سامعه ما تاب شنیدن آن ندارد و حب نفس مانع شود که به قصور خود حمل کنیم، فوراً او را مورد همه طور لعن و طعن و تکفیر و تفسیقی قرار می دهیم و از هیچ غیبت و تهمت نسبت به او فروگذار نمی کنیم. کتاب وقف می کنیم و شرط استفاده از آن را قرار می دهیم (که) روزی صد مرتبه لعن به مرحوم ملا محسن فیض کنند (866)!

فصل، در بیان آنکه در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود

از این حدیث شریف معلوم می شود که در وقت **معاینه** بر انسان برخی از مقامات و احوال خودش منکشف شود. و این مطابق ضربی از برهان و موافق مکاشفات اصحاب کشف و عیان و موافق با اخبار و آثار دیگر نیز هست. انسان تا اشتغال به تعمیر این عالم دارد و وجهه قلبش به این نشئه است و سکر طبیعت او را بیخود کرده و مخدورات شهوت و غضب او را تخیل نموده، از صور اعمال و اخلاق خود بکلی محجوب است و از آثار آنها در ملکوت قلب او مهجور است، پس از آنکه سکر موت و سختیها و فشارهای آن بر او وارد شد، انصراف از این نشئه تا اندازه ای حاصل می کند، و اگر از اهل ایمان و یقین است و قلب او متوجه به این عوالم بوده، در اواخر امر وجهه قلبش طبعاً متوجه به آن عالم می شود و سائقهای معنوی و ملائکه الله موکل بر آن نیز او را سوق به آن عالم دهند، و پس از این سوق و آن انصراف، نمونه ای از عالم برزخ بر او منکشف شود و روزنه ای از عالم غیب بر او مفتوح گردد، و حال خود و مقام خود تا اندازه ای بر او مکشوف گردد.



و نباید دانست که عالم برزخ هر کس نمونه ای از نشئه قیامت اوست. و برزخ عالم متوسط بین این عالم و عالم قیامت است، و روزنه ای از بهشت و جهنم به سوی آن باز است. چنانچه در ذیل این حدیث شریف اشاره به آن شده، و در حدیث معروف نبوی: **القبر اما روضه من ریاض الجنة، اءو حفرة من حفر النيران** (872) نیز اشاره به همین معنی است.

پس، معلوم شد که انسان در وقت احتضار و معاینه، آثار و صور اعمال خود را مشاهده می کند و بشارت جنت و نار را از ملک الموت می شنود. و چنانچه این آثار بر او تا اندازه ای کشف می شود، آثاری که از اعمال و افعال در قلب حاصل شده، از نورانیت و شرح صدر و وسعت، و اضداد اینها، مثل کدورت و ضیق صدر و ظلمت و فشار، را نیز معاینه می کند.

پس، در نزد معاینه برزخ قلب مستعد شود برای معاینه نفاتح لطیفه لطفه و جمالیه، و در آن، آثار تجلیات لطف و جمال بروز کند، اگر از اهل سعادت و ایمان باشد.

پس، قلب حب لقاء الله پیدا کند و آتش اشتیاق جمال محبوب در قلبش افروخته گردد، اگر از اهل سابقه حسنی و حب و جذب ربوبی بوده. و جز خداوند کسی نداند که در این تجلی و شوق چه لذاتی و کراماتی است.

و اگر اهل ایمان و عمل صالح بوده، از کرامات حق تعالی به او به اندازه ایمان و اعمالش عنایت شود، و آنها را بالعیان در دم احتضار ببیند. پس، اشتیاق موت و لقاء کرامات حق در او حاصل شود و با روح و راحت و بهجت و سرور از این عالم منتقل شود. و لذت این بهجت و سرور را و طاقت رؤیت این کرامات را چشمهای ملکی و ذایقه های دنیایی ندارد.

و اگر از اهل شقاوت و جحود و کفر و نفاق و اعمال قبیحه و افعال سیئه باشد، هر کس به اندازه حظ و بهره خود و آنچه در دار دنیا کسب نموده، از آثار غضب و قهر الهی و دار اشقیای برای او نمونه کشف شود، و چنان وحشت و انقلابی در او پیدا شود که هیچ چیز پیش او مبعوضتر از تجلیات جلالیه و قهریه حق نباشد.

و در اثر این بغض و عداوت چنان سختی و فشار و ظلمت و عذابی برای او حاصل شود که جز ذات مقدس حق کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد. و این برای اشخاصی است که در این عالم جاحد و منافق و دشمن خدا و اولیای او بودند. و برای اهل معاصی و کبائر به اندازه کسبی که کردند نمونه ای از جهنم خودشان برای آنها ظاهر شود، و در این حال هیچ چیز پیش آنها مبعوضتر از انتقال از این عالم نیست. پس، آنها را با عنف و فشار و سختی و زحمت منتقل کنند. و حسرت‌هایی در دل آنهاست در این حال که به اندازه درست نیاید.

فصل، در معنی حب و بغض حق تعالی است

بدان که نسبت حب و بغض و امثال اینها به حق تعالی شاعنه، که در لسان قرآن و احادیث شریفه وارد شده، به آن معنای متفاهم عرفی نیست. زیرا که لازمه امثال این صفات انفعال نفسانی است، که حق تعالی از آن منزّه است. و در این مختصر تفصیل در این باب مناسب نیست، پس به اشاره اجمالیه قناعت می کنیم:

باید دانست که بسیاری از اوصاف و احوال است که پس از تنزل از عوالم غیبیه تجردیه و حصول نشئه ملکیه طبیعیه، که عالم فرق بلکه فرق الفرق است، بصورتی در آیند که غیر از صور غیبیه تجردیه است در آثار و لوازم، چنانچه افلاطونیین، که تمام موجودات ملکیه را مظاهر ارواح غیبیه و نازله حقایق ملکوتیه و امثال مثل افلاطونیه می دانند، عوارض و کیفیاتی را که در این عالم به وجود غیر جوهری موجودند، در آن عالم صور تجلیات ذاتیه آنها، که به عین وجود آنها موجود است، می دانند، بنابراین، چنین گوییم که امثال این اوصاف و احوال، که در عالم ملک ملازم با یک نحوه تجدد و انفعالی است، در عوالم غیبیه و نشاءت تجردیه، خصوصاً در عالم اسماء الهی و مقام و

احدیت، به یک صورت منزّه میرا از جمیع نقایص موجودند، و تعبیرات از آنها به حسب نشئه تجردیه، یا صقع ربوبی، غیر از این عالم است. مثلاً تجلیات رحمانیه و رحیمیه را، که تجلیات جمالیه و لطفیه و حبیه و انسیه نیز گوییم، اگر در این عالم ظهور پیدا کند، به صورت حب و رحمت و تلافی ملازم با انفعال است. و این از شدت ضیق این عالم است. و در حدیث است که از برای رحمت صد جزء است که یک جزء از آن در این عالم نازل شده است، و به آن یک جزء این رحمت‌هایی که در این عالم است متحقق است، (875) مثل رحمت بین فرزند و والدین و امثال آن. چنانچه تجلیات قهریه و مالکیه، که از تجلیات جلال است، در این عالم به صورت بغض و غضب ظهور پیدا کند. و بالجمله، باطن حب و بغض و غضب رحمانیت و قهاریت، و تجلیات جمال و جلال است. و آن تجلیات به عین ذات موجودند، و کثرت و تجدد و انفعال در آنها راه ندارد، چنانچه ظهور رحمانیت و قهاریت محبتها و مبعضت‌هایی است که در این عالم موجود است. و چون مظهر فانی در ظاهر، و ظاهر متجلی در مظهر است، تعبیر از هر یک به دیگری در بعضی مقامات ناروا نیست. بنابراین، بغض حق تعالی به عبد ظهور به قهاریت و انتقام است، و حب او، به رحمت و کرامت است.

**باید دانست که
اگر در این عالم
محببت به حق تعالی
و اولیای او پیدا
کنیم و طوق اطاعت
آن ذات مقدس را
بر گردن نهیم و
وجه قلب را الهی و
ربانی کنیم**